

نه از شمس تبریزی این نامه از مولانا است

استاد دکتر محمد علی موحد

دوست من، محمد مولایی، این دولت را داشته است که از همان زمان که مقالات شمس تبریزی چاپ شد و انتشار یافت، خواندن آن را در جلسات هفتگی حلقه یاران خود پی گیرد. از دستاوردهای این سیروسپاحت معنوی، نکته ای است که باید در دفتر پژوهش های شمس و مولانا به نام وی ثبت گردد و تفصیل آن را در زیر می آورم.

در نسخه های خطی مقالات، نامه ای است که زیر عنوان "رسالت" مشخص گردیده، لیکن نویسنده و مخاطب آن معلوم نشده است. من آن نامه را در ذیل مقالات (ص ۷۸۴-۷۸۳) آورده و احتمال داده ام که "شاید شمس این نامه را از حلب نوشته و شاید مخاطب آن مولانا جلال الدین درقونیه باشد؛ اگرچه به یقین قاطع نمی توان درباره آن سخن گفت". تکرار قید "شاید" در این عبارت و تأکید آخر آن روشن می کند که من خود آن احتمال را ضعیف می دانسته ام. اینک آقای مولایی حدس می زنند که نویسنده آن نامه خود مولانا، و مخاطب آن، قاضی عزالدین است. در آن صورت، درویشی که در متن نامه سخن از وی می رود، کسی جز شمس تبریزی نمی تواند بود.

من درباره این پیشنهاد آقای مولایی نیک اندیشیده ام و حدس ایشان را مقرون به صواب می دانم. دلایل آن را نیز با خوانندگان عزیز در میان می گذارم. نخست متن نامه را می آوریم:

"مولانا را معلوم باشد که این ضعیف به دعای خیر مشغول است و به هیچ آفریده اختلاط نمی کند، چون احوال هریک به خدمت معلوم گشت و دوستان به خدمت عرضه کرده باشند. لیکن درویشی، عزیز، زنده دلی هست، چنان که مولانا اگر بر حقیقت حال او مطلع گردد، دانم که او را به نظری نگردد که در تعظیم جانب او باقی نگذارد. و از مدت ده سال پیش این جا داعی را به خدمتش آشنایی و دوستی بوده است و چون به دمشق رفتیم، آن جا هم دوستی ظاهر بود.

اکنون امسال از تشویش از عراقلیه، از پیش قاضی شهاب الدین پسر جلال الدین این جا آمده بود، به گوشه ای مشغول، به عالم خود قانع می بود. چون عزیمت دمشق کرد، به حکم آشنایی قدیم و دوستی، جهت وداع اختلاط کرد یک دو روز، چیزهای دیگر ظاهر شد که راحتی و آسایشی و انسی جان را به خدمت او وادید آمد، که این ضعیف به خدمت او چنان انس گرفت که اگر او عزم کند، این ضعیف عزم کند؛ و اطفال را به ضرورت به جا ماند، که بی خدمت او نتوانم زنده بودن. به صد لابه و حيله و وعده و طریق خدمت او را ساکن کرده بودیم و بر آن بودیم که وصلت و تزویجی برآید تا مقام کند.

دی پریر درآمد متغیر، که بر در مدرسه محکمه گذشتم، بر دلم اثر کراهت آمد از قضیه ای که بوده است در توفات؛ که "مولانا گفت جماعتی در حق او شنوده است." به تحقیق که ایشان کاذب و حاسد بوده اند. توقع از خدمت بیش از این نیست که آن

چه این بار شرطِ دل‌داری و نواختن فقرا باشد، استمالت خاطر او بفرماید که آن غبار از خاطرش برخیزد و منت عظیم باشد که همچنین درویش، میان درویشان و عزیزان، سخت غریب باشد و دشوار حاصل شود.

این داعی مقلد نباشد و متعلقانِ خدمت، سخن این ضعیف شنیده باشند. و بسیار درویشان عزیز دیدم و خدمت ایشان دریافته و فرق میان صادق و کاذب، هم از روی قول و هم از روی حرکات معلوم شده؛ تا سخت پسندیده و گزیده نباشد، دل این ضعیف به هر جا فرو نیاید، و این مرغ هر دانه ای را برنگیرد.

همه مرغان را سیمرغ فرو می نگرد، دون همتی و فرومایگی ایشان می بیند؛ اما باز را همتی می بیند و تواضعی می بیند و جوهری. سایه لطف و نظر بر او می اندازد. آن دیگران پزند ساعتی و خود فرو افتند. اگرچه باز را آن قوت نیست که سیمرغ را ببیند، اما تأثیر نظر سیمرغ، باز در خود لطیفه ها می بیند.

صیادی شیری صید کرد، و سگان بانگ می کنند. باید که آن سگان را بانگ برزند تا شیر نرمد و در بیشه نرود."

نظری بر مضمون نامه

و اینک به تجزیه و تحلیل نکاتی از این نامه پرمحتوا می پردازیم:

- ۱- نویسنده نامه، سخن از "درویشی، عزیزی، زنده دلی" دارد که "از مدت ده سال پیش" با او آشنایی داشته است.
- ۲- درویش، مردی بزرگ است که مخاطب نامه از "حقیقت حال او" خبر ندارد. نویسنده نامه اظهار اطمینان می کند که اگر مخاطب نامه "بر حقیقت حال او مطلع گردد... در تعظیم جانب او" فروگذار نمی نماید.
- ۳- نویسنده نامه به سابقه دوستی و مرادۀ خود با آن درویش در دمشق نیز اشاره می کند.
- ۴- آن درویش در زمان نوشته شدن نامه در قونیه بوده و قصد داشته است که به دمشق برود.
- ۵- درویش که در آستانه سفر بوده، برای خداحافظی به ملاقات نویسنده نامه رفته و در آن ملاقات، "یک دو روز" با او به سر برده است.
- ۶- در آن ملاقات یک دو روزه، چیزهایی از درویش به ظهور رسیده که نویسنده نامه را سخت مجذوب و شیفته گردانیده است. نویسنده از "راحت و آسایش و انس جان" که او را در خدمت درویش پدید آمده است، یاد می کند.
- ۷- نویسنده پس از آن ملاقات چنان خود را پای بند و وابسته به درویش می یابد که می گوید دیگر "بی خدمت او نمی توانم زنده بودن".
- ۸- نویسنده نامه در قونیه زن و بچه داشته و می گوید اگر درویش از آن شهر برود، وی نیز ناگزیر زن و بچه را رها خواهد کرد و در پی درویش خواهد رفت.
- ۹- نویسنده می گوید: "به صد لابه و حيله و وعده و طریق خدمت" درویش را راضی کرده بوده که از سفر دمشق صرف نظر نماید و بر آن بوده است "که وصلت و تزویجی برآید" تا درویش در قونیه مقام سازد و اندیشه دمشق از سر به در کند.
- ۱۰- مخاطب نامه دارای منصب و مقامی بوده است. جماعتی در توقات (شهری نزدیک قونیه) به بدگویی از آن درویش برخاسته و تهمت هایی براو وارد آورده اند و مخاطب نامه آن تهمت ها را به سمع قبول تلقی کرده است. این خبر به گوش درویش رسیده و او را برآشفته، چندان که باز عزم ترک قونیه کرده و می خواهد از آن شهر برود.
- ۱۱- نویسنده از مخاطب نامه می خواهد که در مقام استمالت درویش برآید و کاری کند که "آن غبار از خاطرش برخیزد" و تأکید می کند که "همچنین درویش میان درویشان و عزیزان سخت غریب باشد و دشوار حاصل آید."
- ۱۲- سه بند پایانی نامه در حقیقت هشدار است به مخاطب نامه که آن را یک توصیه معمولی تلقی نکند؛ چه، نویسنده نامه

خود صاحب نظر است و اهل تمیز و تشخیص؛ که فرق میان صادق و کاذب را درمی یابد: "تا سخت پسندیده و گزیده نباشد، دل این ضعیف به هر جا فرو نیاید و این مرغ هر دانه ای را برنگیرد". او خود را در حکم صیادی می داند که شیری را صید کرده و رام خود گردانیده باشد، و متعرضان و بدگویان درویش را به سگانی تشبیه می کند که با دیدن شیر بانگ برداشته و غوغا راه انداخته اند. صیاد باید آن سگان را از پیرامون خود براند تا شیر نرمد و دربیشه نرود.

قاضی عزالدین کیست؟

عزالدین قاضی که از او به عنوان عزالدین رازی نیز یاد می شود، از دوستان مولانا بود. مولانا در مکتوبات خود از او با القابی چون "قاضی القضاة، مفتی الفریقین، الحبرالتحریر، الصدر الکبیر، ناصح الملوک والسلاطین" نام می برد (نامه شماره ۷۱ و ۷۳). این القاب در عین حال که از شخصیت علمی او حکایت دارد، به مقام و منصب رسمی و دیوانی وی نیز اشاره دارد. ابن بی بی او را به "علو همت و فرط فصاحت و کمال دیانت" می ستاید (مختصر سلجوقنامه، ص ۲۷۴، لیدن ۱۹۰۲). عزالدین قاضی پس از درگذشت غیاث الدین کیخسرو و روی کار آمدن عزالدین کیکاووس در ۶۴۶ به مقام وزارت رسید، لیکن پس از چندی جای خود را به نظام الدین خورشید داد. عزالدین بار دوم در ۶۴۸ وزیر شد و این بار تا سال ۶۵۴ در آن منصب باقی ماند.

بنابراین عزالدین در زمان حیات شمس تبریزی هنوز به وزارت نرسیده بوده و همچنان به عنوان قاضی انجام وظیفه می کرده است. در چند جا از مقالات شمس، اشاره هایی به این قاضی می رود؛ یکی در صفحه ۱۹۴ و ۱۹۵، آن جا که می گوید: "باشد که صاحب دلی مرگ کسی خواهد، الا بی غرض خواهد؛ به خلاف جسمانی. قاضی عز که می میرد، من مرگ او بی غرض می خواهم، به خلاف خجندی؛ یعنی از هوا و مراد دنیا و نفس بمیرد."

بار دیگر در صفحه ۳۸۳ در اشاره به حمید مذکر - یکی از وعاظ قونیه - که گویا در حق شمس الدین خجندی زبان درازی می کرد و طعنه ها می زد، آمده است: "... حمید مذکر در نرسدش که خجندی را چیزی گوید... او آستین بیفشاند، صد حمید برخیزد. همسنگ صد چو او یاد دارد. قاضی عز را می بایستی که منعش کردی."

در صفحه ۷۳۳ مقالات هم اشاره ای به روابط دوستانه او با مولانا هست، اما آن چه به لحاظ موضوع این مقاله و تأیید حدس آقای مولایی مهم است، اشاراتی است که در صفحه ۱۰۶ و پاورقی شماره ۶ آن صفحه آمده است: "... باطن من همه یکرنگی ست. اگر ظاهر شود و مرا ولایتی باشد و حکمی، همه عالم یکرنگ شدی؛ شمشیر نماندی، قهر نماندی. و این سنت الله نیست که این عالم چنین باشد... اگر حکم بودی، چون او دی حکایت ابایزید و خلوت آغاز کرد، گفتمی این بدعت است در دین محمد. سخن مبتدعان رها کن. قاضی عز را هم بیاوردمی و آن حکم ها و تفحص های پُرعلت او را باز گفتمی، همین، و دیگر هیچ انتقامی نه. گفتمی: "برخیز، برو، دگر چنین مکن که سخن دگران شنوی، و حدیث نقالان معلول در حق بندگان خدا آری."

در پاورقی همان صفحه ۱۰۶ آورده ایم که در روایت مبسوط، پس از جمله "قاضی عز را هم بیاوردمی"، یک جمله اضافه دارد: "همین با او گفتمی آن چه کرد در توقات". این جمله اضافی که در متن نیمه منقح حذف شده است، ارتباط مطلب را با نامه مورد بحث تبیین می کند.

در بخش آخر عبارت هایی که نقل کردیم، از قاضی عز و حکم ها و تفحص های ناسالم (پرعلت) او در توقات و نیز از "حدیث نقالان معلول" در حق بندگان خدا سخن می رود و این به اغلب احتمال، همان است که نویسنده نامه در نامه مورد بحث به آن اشاره کرده است: "قضیه ای که بوده است در توقات، و مولانا گفت جماعتی در حق او شنوده است". نشانی های دیگری نیز از درویش مورد بحث در نامه هست که همه به سوی شمس تبریز راه می برند؛ از جمله اشاره به "وصلت و تزویجی" که پای بند او باشد و او را از رفتن به شام باز دارد؛ و همچنین نشانی هایی از نویسنده نامه که همه با وضع و حال خود مولانا تطبیق می کند.